منوچهرجمالی

درفرهنگ ایران
« خدا»،«اصلِ گیتی»هست،نـه خالقِ گیتی
خدا، « نخستین عنصر» یا « آخشیج » یا « تـخـم»
دربُــن هرموجودی هست

خدا، تن (جسم) میشود ، ونخست درجسم شدن، خدا میشود
آوردن سکولاریته به ایران، مانند آوردن زیره به کرمانست
« سخنرانی شماره 7 »

بد بینی و نفرت و دشمنی با فرهنگ ایران ، چند علت دارد . یا اینکه برپایه « اصالتی که امروزه به تاریخ، و آگاهبود تاریخی میدهند » ، ، میخواهند « فرهنگ ایران » را در لابلای تاریخ ایران ، بجویندو بیابند، و طبعا جزگلاویزی قدرتها ، چیزی نمی یابند . دیگر آنکه با « مفاهیم و مقولات رایج »، به سراغ درک «اصطلاحات کهن» میروند، و نا آگانه این مفاهیم ومقولات رایج را ، چیره بر درک آن اصطلاحات کهن میسازند . مثلا ، « **دروغ** » ، معنای دیگری داشته است که ما امروزه ازآن داریم . مثلا « **جُـفـت**، که همان واژه یوغ ویوج و یوش » است ، ودرمعنا، اینهمانی با واژه های « سنگ وهمزاد» داشته، اصطلاح کلیدی فرهنگ ایران است ، و « اصل آفرینندگی را درجهان هستی ، درپیوند یابی باهم » بیان میکرده است. «آفرینش بطورکلی درسراسرجهان هستی که شامل خدایان هم میشود ، از« **پـیـونـد** »، سرچشمه میگیرد ، نه ازیک « الاهِ خالق » .

میان « تاریخ ایران » و « فرهنگ ایران »، ورطه ای ژرف هست . میان تاریخ، که میدان گلاویری قدرتهای دینی و سیاسی و اجتماعی بوده است، و فرهنگ ایران که ازهمان آغاز، « ضد قدرت و قهرو تجاوزخواهی » بوده است ، نه تنها تنش فراوان ، بلکه تضاد همیشگیست . جامعه ایران، که

سرچشمهِ « **فرهنگِ ضد قهری**» بوده است ، متضاد با همه حکومتها و قدرتهای حاکمه دینی بوده است و هنوز نیز هست .
همانطور که حافظ ، از پیکریابی های فرهنگ ایران است ، نه ابواسحاق متعصب و خونخوارکه شاه معاصرش هست ، یا همانطور که فردوسی ، ازپیکریابی های فرهنگ ایران است ، نه سلطان محمود متعصب، یا همانطور که مزدک وبزرگمهر، از پیکریابی های فرهنگ ایرانست ، نه شاهان ساسانی وموبدان زرتشتی ، این **تضاد ، همیشه میان « تاریخ ایران » و « فرهنگ ایران» بوده است** . « **فرهنگ** » ، **که نام « کاریز ِ دریای حقیقت (خدا) به درون « هرانسانی» است ، گواه بر پیوند مستقیم هرانسانی با حقیقت است، که ایستادن رویاروی هرقدرت دینی و سیاسی را، حق مسلم هرفردی میداند** .
خردبهمنی ، یا به سخنی دیگر، خرد ضد خشم (ضد قهرو تجاوزخواهی و غلبه خواهی و جان آزاری) که بُن هرانسانی بوده است، بنیاد این فرهنگست که **ازخود ِجامعه فرامیجوشد** ، و درست ، درتاریخ ، آنچه که مانده ، چیزی جز قهرو خشونت و جان آزاری و خرد آزاری و قاهریت (غلبه خواهی)، و بالاخره ، ضدیت با این اصالت انسان نیست .
بد بینی و نفرت و دشمنی با فرهنگ ایران، نیز ازآنجا میآید که ما « مفاهیم حاکم بر ذهن جامعه و رایج و متداول را » ، معیارومیزان پژوهشها قرارمیدهیم ، و با معانی این اصطلاحات ، به سراغ شناخت فرهنگ ایران میرویم و طبعا سراسر فرهنگ خود را ، بطور روشی(متدیک) مسخ و تحریف میکنیم ، و آنرا، « علمی » هم میشماریم .
درگذشته ، با معیار قراردادن مفاهیم اسلامی ، به شاهنامه یا آثارحافظ ومولوی و عطارمی نگریستیم وبدینسان ، همه را مسخ و تحریف میکردیم ، و اکنون ، **با معیار قرار دادن « مفاهیم زرتشتی » که دراین اواخر، با« فرهنگ ایران» اینهمانی داده میشود** ، یا با مقولاتی که ازفلسفه آمریکا یا اروپا وام میکنیم ، فرهنگ خود را نظم وسامان میدهیم ، و بدینسان ، مسخ میکنیم ومی پنداریم که با دید علمی بدانها نگریسته ایم . **یزدانشناسی (الهیات) زرتشتی، غیرازفرهنگ ایرانست** . معانی که یزدانشناسی زرتشتی به این واژه ها و اصطلاحات میدهد ، معانی اصلی نیستند که فرهنگ ایران به این واژه ها میداده است . « بهمن » در الهیات زرتشتی ، با « بهمن » نه تنها باهم متفاوتند، بلکه باهم متضادند. خرد، در الهیات زرتشتی ، با خرد در فرهنگ ایران ،دو پدیده متفاوتند .« ایزد » در الهیات زرتشتی ، با ایزد (یزدان) در فرهنگ ایران ، فرق کلی دارد . ایزد، درفرهنگ ایران « جشن سازومطرب و نی نواز» است.

همه جشن های ایران، جشن های زنخدائی- خرّمدینی بوده اند ، نه جشنهای زرتشتی ، ازاین رو، پذیرش این جشنها از زرتشتیان، با طرد معانی و محتویات اصیل این جشن ها همراه بوده است . نام بزرگترین خدای ایران ، «**جشن ساز**» میباشد . به عبارت دیگر، **غایت زندگی درگیتی ، جشن است، که اینهمانی با مفهوم « جامعه گشوده » دارد . با شرکت کردن درجشنهای زندگی است که هرفردی ، عضو جامعه میگردد** . به عبارت دیگر، **جشن، جامعه میسازد ، نه ایمان به دینی ومسلکی و ایدئولوژی** . این گرانیگاه فرهنگ ایران ، در الهیات زرتشتی ، نابود ساخته شده است .

ازسوی دیگر، معیارقراردادن اصطلاحات و مقولات روانکاوی و جامعه شناسی وانسان شناسی غرب ، منشِ ویژه فرهنگ ایران را از بین میبرد . **فرهنگ ایران ، ویژگیهای استثنائی و بی نظیرخود را داشته است ، و «این استثناء بودن ها» ست که « منش فرهنگ ایران » را مشخص میسازد.** فشردن و چپاندن پدیده های فرهنگ ایران درمفاهیم و مقولات و اصطلاحات علوم انسانی غرب،که چیزی جزگسترش تفکر فلسفی هرکدام از آنها نیست ، بریدن و دور ریختن همین « استثنا بودن ها » است .

امروزه ، تصویر زرتشتی از« اهورامزداه » ، معیاروسنجه « تصویرخدا » قرارگرفته است . امروزه ، مفهوم « دین » از ادیان ابراهیمی و دین زرتشتی ، معیار شناخت ما از« دین » قرارگرفته است . اهورامزدای زرتشت ، « خوشه » نیست ، و ازاین رو، اصل جهان نمی باشد، بلکه جهان را میآفریند . نام اهورامزدا ، فقط نام خدا در آموزه زرتشت نبوده است . « اهورا » و « مز+ داه » ، دراصل نام سیمرغ میباشد و معانیشان درست گواه بر ، اصل و نخستین عنصر جهان هستی بودن است (دراین سخنرانیها ، بررسی میشود) که به کلی درتضاد با تصویراهورامزدای زرتشت است . حتا **مانی** ، نخستین انسان را « اهورامزدا » مینامد . « خدا » که « خوا+ دای » باشد، « xva خوا هست که همان تخــم=uva باشد . به عبارت دیگر، خدا ، اصل هست . اصل بودن ، با آفریننده بودن یا خالق بودن ، فرق کلی دارد . **تخمی که گیاه و درخت ازآن میروید و میگسترد ، اصل درخت است** .آنچه بالقوه درتخمست، درشاخ وبرگ و میوه وبر، میگسترد و پهن میشود و میگشاید . فروع ، همسرشت و همگوهر، اصل هستند . **تفاوتی میان آفریننده (تخم) و آفریده (تنه وشاخ وبرگ وبر) نیست** . ازتخم و بزر، درخت یا گیاه میروید . درتخم ، همه درخت هست.

گیتی و زمان ، از تخم (خدا) ، ازاصل ، از « اند » ، از « چیترا یا چهره »، از « بون » ، از« ارکه » میروید . خدا، مستقیما ، گیتی وجانوروانسان میشود. خدا، خودش ، زمان و گشتن (گذرو حرکت) میشود . او، گیتی را خلق نمیکند . او، زمان را نمیآفریند . او عقل یا خرد را خلق نمیکند . **گیتی وزمان و انسان، تحول و تکامل خدا ، یعنی تخم ، یعنی ارکه ، یعنی بُن ، یعنی چهره ، یعنی « اصل » هست** . خدا ، بغ هست . خدا، بگ ، بخ ، بک هست ، به سخنی دیگر**خدا، « آنچه پخش میشود » هست** . خدا ، لنبک (لن + بغ) است . لن ولان هم به معنای « انچه پخش وافشانده میشود » هست . خدا ، همین واژه « پخش شوندگی = بغ = لن » هست . این اصل پخش شوندگی گوهرخدا ، سپس بنام « جوانمردی » ، مشهور گردید که اساسا با « مردی یا نرینگی » کاری ندارد بلکه با « مر+ دی » کار دارد، که در کردی « مر + دایتی » است. ولی این خدا یا بغ ، درپخش شدن ازهم ، ازهم پاره پاره و ازهم بریده و جدا نمیشود ، بلکه مثل شاخه های درخت وبرگهایش، ازهم فرا میروید . اینست که بختن baxtan که به معنای پخش کردنست درشکل بختیک baxtik به معنای متحد و متفق است .

این خدای خوشه و « خودافشان » ، درهرمنطقه ای درخونیروس (خوان + راته =گستره ارتا) که ایران امروزه هم جزوش بود ، به نام دیگر، نامیده میشد، ولی برغم تفاوتهای کوچک، یک جهان بینی بود . درهمان منطقه پارس که سپس هخامنشی ها برآن حکومت کردند، این خدا نامهای گوناگون داشت . مثلا یکی deva Lan میباشد، « لن خدا » ، خدائیست که خود را میافشاند ، و ازخودافشانیش، جهان وانسان پدیدارمیشود. تصویر این خدا ، درشاهنامه ، در لنبک (لن + بغ) آبکش باقی مانده است . « ابر» ، مَشکیست که آب کشی میکند. سیمرغ هم درشاهنامه، ابـر آبکش (ابر سیاه) است . هرچند این داستان به بهرام گورساسانی، نسبت داده شده است، ولی درحقیقت ، منسوب به « بهرام » خدای ایرانست که همتا وجفت همین لن یا ارتا بوده است ، و ازپیوند آنها دریک اصل هست که جهان هستی، فرامیروئیده است .

یکی از نامهای دیگر این خدا ، زوش یا زاوش Dyaoush =Zavoush بوده است . زوش ، به معنای « دوست و محبوبه ومعشوقه » است . « دی+ یوش » به معنای « خدای دوست و رفیق ویار » است. یوش (یوشیج) مانند یوج ، یوغ (جفت) به معنای یار و متحد و متصل و رفیق است .

انسان وجانورو گیتی وزمان ، همه ، گسترش یک تخم هستند، که به هم پیوسته اند ، وهمه، دوست همند و رفیق هم هستند. میان خدا و انسان و گیتی، رابطه

بستگی و یاری و دوستی هست . **انسان، امتداد خداست . انسان، تکامل خداهست . درانسان و درگیتی و درزمان ، خدا ، گشوده و بازو شکفته میشود و به کمال میرسد . همین اندیشه است که بنیاد فلسفه هگل شده است** .
میان خدا وانسان، بریدگی نیست ، ترس وبیم نیست ، حاکمیت وتابعیت نیست . خود این خدا که اصل است ، که تخم است، درگوهرش، پیوستگی است. اصل، که خدا نامیده میشود، « پیوستگی » است . خدا ، نمیتواند ببرد (بکُشد) ، ازخود، ببرد ، جهان را ازهم ببرد . « توم » ، که همان « تخم » باشد، درعبری و آرامی ، به معنای « همزاد» است ،که دراصل دوقلوی به هم چسبیده بوده اند . نام توماس درغرب، ازهمین ریشه است. همزاد به هم چسبیده ، مانند یوغ (جفت) که دواسب باهم یک گردونه را میکشند، « اصل آفرینندگی » شمرده میشدند .
خدا، یا اصل، سرشتش، « پیوند» است. خدا یا تخم ، که اصل دوستی و رفاقت و اتحاد و اتصال ومهرباشد، اصلیست که **همه انسانها بدون تبعیض** ازآن میرویند . درچنین جهان بینی، ترس وبیم و ارهاب ووحشت انگیری، شومترین چیزبود و جائی نداشت . درزرتشتیگری، دراثر همان مفهوم « همزاد ازهم جدا و متضاد باهمِ خودِ زرتشت » ، اهورامزدای زرتشت ، دیگر ، خوشه و تخم نبود، دیگر، اصل نبود . وبا انکارخدا، به کردار« اصل جهان هستی»، فرهنگ سیاسی و اجتماعی و دینی ایران ، دچار بزرگترین فاجعه ها گردید . انکارِ اصل بودن خدا ، انکارِ پیوستگی گوهری همه بشریت است . انکار اصل بودن خدا ، انکار« اصالت انسان » است که به معنای « همسرشتی با اصل آفریننده جهان » است . صفت ویژه «ارتای خوشه » ، که « ارتا خوشت » باشد وخدای اهل فارس (بنا برابوریحان بیرونی) بوده است، و زرتشت، نام آنرا به اردیبهشت ، تغییر داده است تا « خوشه بودن خدا ی ایران » را انکارکند، « هوچیتره = تخم نیک = اصل نیک » بوده است که همه ملل واقوام و مذاهب ونژادها ، ازآن میروئیده اند .